

Structural Convergence and Political Divergence in the Foreign Relations of Sasanian Iran with Georgia (240–531 AD)

*Ahmad Gholami Ghazanqandi*¹
*Ali Alibabaie Darmani*²

The relations between Sasanian Iran and Georgia from the 3rd to the mid-6th century AD were shaped within a context where the expansion of the Sasanian state's structural authority coincided with a divergent trend in Georgia's political and religious developments. During this historical period, the consolidation of Sasanian influence in Georgia, the establishment of the Chosroid dynasty (281 AD), the Christianization of Georgia (337 AD), and the Irano-Roman rivalry created a framework in which administrative and military convergence between the two powers was accompanied by the political divergence of the Georgian court.

The central question of this study is: How did the structural convergence of the Sasanian state with Georgia persist despite the emergence of political divergence in that territory? The primary objective of this research is to explain the soft power mechanisms of the Sasanian state and the reasons for their failure in the face of Georgia's political shifts. This study employs a historical method with a descriptive-analytical approach, based on library data and Georgian, Armenian, and Roman narrative sources. The findings indicate that while continuous religious pressure and Irano-Roman competition necessitated the maintenance of convergent structures, political convergence remained unsustainable, ultimately leading to overt conflicts by the mid-5th century AD.

- **Keywords:**

Iran, Sasanians, Georgia, Foreign Relations, Structural Convergence, Political Divergence, (240–531 AD).

¹ MA in Ancient Iranian History, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Urmia, Iran. (st_a.gholami@urmia.ac.ir)

² Assistant Professor, Department of Geography, Encyclopedia Islamica Foundation, Tehran, Iran. (ababae@rch.ac.ir)



همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی

در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان (۵۳۱-۲۴۰ میلادی)

احمد غلامی قازانکنندی^۱

علی علی بابایی درمنی^۲

چکیده

روابط ایران ساسانی و گرجستان از سده سوم تا میانه سده ششم میلادی در بستری شکل گرفت که هم‌زمان با گسترش اقتدار ساختاری دولت ساسانی، تحولات سیاسی و مذهبی گرجستان نیز روندی واگرایانه یافت. در این بازه تاریخی، تثبیت نفوذ دولت ساسانی در گرجستان، شکل‌گیری دودمان خسروی (۲۸۱ م.)، مسیحی شدن گرجستان (۳۳۷ م.) و رقابت ایران و روم زمینه‌ای فراهم کرد که در آن همگرایی اداری و نظامی میان دو قدرت با واگرایی سیاسی دربار گرجستان همراه شد. پرسش اصلی نوشتار حاضر آن است که چگونه همگرایی ساختاری دولت ساسانی با گرجستان، هم‌زمان با بروز واگرایی سیاسی در این سرزمین تداوم یافت؟ هدف اصلی جستار حاضر، تبیین سازوکارهای قدرت نرم دولت ساسانی و چرایی ناکامی آن در برابر تحولات سیاسی گرجستان است. این پژوهش با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی بر پایه داده‌های کتابخانه‌ای و منابع روایی گرجی، ارمنی و رومی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تداوم سختگیری‌های مذهبی و همچنین رقابت ایران و روم سبب شد تا ساختارهای همگرا حفظ شود، اما همگرایی سیاسی پایدار نماند و به تعارضات آشکار در میانه سده پنجم میلادی منجر شد.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، ساسانیان، گرجستان، روابط خارجی، همگرایی ساختاری، واگرایی سیاسی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه، ارومیه- ایران (نویسنده مسئول)

st_a.gholami@urmia.ac.ir

^۲ استادیار گروه جغرافیای بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، تهران- ایران ababae@rch.ac.ir



مقدمه

روابط ایران و گرجستان پیشینه‌ای طولانی در بستر تاریخ باستان دارد و این مناسبات برخلاف تصور رایج تنها به دوره ساسانی محدود نمی‌شود. گرجستان از دوره مادها (۷۰۰-۵۵۰ ق.م)، پس از فروپاشی اتحادیه طوایف گرجی، تحت نفوذ سیاسی و نظامی مادها قرار گرفت (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۸۳-۲۸۲) و نخستین تماس‌های پایدار میان دو حوزه فرهنگی ایران و قفقاز جنوبی در همین زمان شکل گرفت. در دوره هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) با لشکرکشی تنبیهی داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) علیه سکا‌های شمال دریای سیاه در سال ۵۱۳ ق.م. گرجستان به‌طور دقیق‌تر در حوزه نفوذ شاهنشاهی هخامنشی جای گرفت. بخشی از گرجستان در قلمرو شهری چهاردهم (ارمنستان و نواحی قفقاز جنوبی) قرار گرفت (Schmitt, 1991: 49) و الگوهای وابستگی سیاسی، مالی و نظامی میان شاهنشاهی و نخبگان محلی تثبیت شد.

هرودت در فهرست خراج‌گذاران شاهنشاهی از کلخیس یاد می‌کند (Herodotus, 1960: 125-127)؛ منطقه‌ای که با غرب گرجستان امروزی و لازیکا در منابع عصر ساسانی قابل تطبیق است (Procopius, 1914: 385; Agathias, 1975: 52). وجود این نام در فهرست خراج‌ها و همچنین شواهد باستان‌شناختی از جمله کشف آتشکده‌های زردشتی در گرجستان (Knauss, 2006: 87-89; De Jong, 2015: 125) نشان می‌دهد که برخی بخش‌ها چه مستقیم و چه غیرمستقیم، تحت نفوذ پایدار ایران بوده‌اند. در دوره سلطه سلوکیان (۳۱۲-۶۳ ق.م)، با تضعیف نفوذ آنها در قفقاز، حاکمیتی محلی به فرمانروایی فرناواز/ پرنواز^۱ پادشاه نیمه‌افسانه‌ای گرجی پدید آمد که نقشی برجسته در انتقال و بازتولید عناصر فرهنگی و اداری ایران داشت (Mroveli, 1996: 28, 31-34). پرستش آرماز^۲، ایزد ملی گرجستان که شکل تحول‌یافته و بومی شده نام اهورامزدا دانسته شده، در این دوره رواج یافت (De Jong, 2015: 124-125). افزون بر این، الگوهای اداری، نظامی و سلطنتی هخامنشی در ساختار حکومت پرنواز قابل مشاهده است و همچنین روایاتی هر چند احتمالاً ساختگی در باره تبار ایرانی پرنواز موجود است؛ امری که نشان از نفوذ عمیق سیاسی و نمادین ایران دارد. در دوره اشکانی (۲۴۷ ق.م. تا ۲۲۴ م.) با وجود تنش‌های آغازین و همکاری شاه گرجستان با رومی‌ها و آلان‌ها علیه منافع شاهنشاهی اشکانی در ارمنستان و ماد آتروپاتن^۳ روندی متفاوت شکل گرفت. اشکانیان به تدریج توانستند شاهان محلی را تحت نفوذ قرار دهند و حاکمیت گرجستان به یک

^۱. Parnavaz.

^۲. Armaz

^۳. در این زمینه بنگرید به: Tacitus, 2008: 203-204; Braund, 1994: 219

همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان □ ۵

شاخه فرعی از دودمان اشکانی که هم‌زمان بر ارمنستان نیز نفوذ داشت (Tacitus, 2008: 224; Braund, 1994: 352-353)، سپرده شد (Lang, 1983: 520; Mroveli, 1996: 67-68). این تحول پایه شکل‌گیری دودمان اشکانیان در گرجستان و آغاز مرحله‌ای از روابط پایدار میان ایران و گرجستان بود. شواهد باستان‌شناختی مرتبط با آتشکده‌های زردشتی در گرجستان که به دوره اشکانی نسبت داده می‌شود (De Jong, 2015: 125; Rapp, 2014: 158-159)، گواهی بر عمق و استمرار نفوذ فرهنگی و دینی ایران است. بر این اساس، روابط ایران و گرجستان تا سده سوم میلادی در چارچوبی شکل گرفته بود که از یک سو مبتنی بر الگوهای دیرپای همگرایی ساختاری در قالب مناسبات اداری، مشروعیت سیاسی و شبکه‌های آئینی و از سوی دیگر متأثر از رقابت‌های منطقه‌ای ایران و قدرت‌های غربی بود. همین پیشینه، بستر شکل‌گیری سیاست‌های دولت ساسانی در گرجستان شد؛ دوره‌ای که در آن همگرایی ساختاری با واگرایی سیاسی هم‌زمان بروز یافت و ماهیتی پیچیده به روابط خارجی ایران و گرجستان بخشید. بر این پایه، دو پرسش جستار حاضر این است که چگونه همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان، علیرغم وجود واگرایی سیاسی فزاینده از سال ۲۴۰ تا ۵۳۱ م. تداوم یافت و چه عواملی سبب شد که سیاست‌های نرم دولت ساسانی در گرجستان نتواند از واگرایی سیاسی ناشی از تحولات مذهبی و رقابت ایران و روم جلوگیری کند؟ در راستای این پرسش‌ها، پژوهش حاضر دو هدف اصلی را دنبال می‌کند که عبارتند از: ۱. تبیین سازوکارهای همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان و ارزیابی اثر آن بر ثبات روابط خارجی، ۲. تحلیل روندهای واگرایی سیاسی گرجستان و واکاوی نقش هویت مذهبی، شکاف درباری و رقابت ژئوپولیتیک در شکل‌گیری این روند.

روش انجام پژوهش، روشی تاریخی و مبتنی بر رویکرد توصیفی-تحلیلی است. بدین معنا که از داده‌های روایی و یافته‌های باستان‌شناختی برای بازسازی روندهای کلیدی و سپس تحلیل ساختاری-سیاسی آنها استفاده می‌شود. داده‌های نوشتار حاضر عمدتاً از منابع کتابخانه‌ای و متون روایی گرجی، ارمنی و رومی استخراج شده‌اند که همگی در شناخت روابط خارجی دولت ساسانی اهمیت دارند. ضرورت پژوهش در این نکته است که روابط ایران و گرجستان در دوره ساسانی اغلب با نگاه سیاسی یا نظامی مطالعه شده و پیوند هم‌زمان همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. جستار حاضر با بررسی این دو روند موازی می‌کوشد تا تصویری دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر از سازوکارهای روابط خارجی ایران ساسانی در قفقاز ارائه دهد؛ تصویری که می‌تواند درک ما از تحولات سال‌های ۵۳۱-۲۴۰ م. را بازتعریف کند.

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مطالعات جامع، یکپارچه و تحلیلی در باره موضوع همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان هنوز شکل نگرفته است. مهم‌ترین اثر موجود، کتاب استفن رپ (۲۰۱۴) با عنوان «بازنمایی جهان ساسانی در نگاه گرجیان: قفقاز و جامعه مشترک‌المنافع ایرانی در ادبیات گرجی عهد باستان پسین» است که با اتکاء به منابع گرجی کمتر به کار رفته، سهمی مهم در بازسازی روایت‌های قفقاز دارد. با این حال، رویکرد او روایت‌محور است و تنها به صورت پراکنده به ابعاد همگرایی نهادی، تنش‌های سیاسی و روابط خارجی ایران ساسانی در گرجستان اشاره می‌کند. دیگر اثر مهم موجود، کتاب دیوید برند (۱۹۹۴) با عنوان «گرجستان در دوران باستان: تاریخ کلخیس و ایبریای ماورای قفقاز از ۵۵۰ قبل از میلاد تا ۵۶۲ میلادی» است که دوره‌ای طولانی و پرفراز و نشیب را در برمی‌گیرد. با وجود ارزش بالای تاریخی، تمرکز اصلی او بر رویدادهای سیاسی و نظامی است و از تحلیل لایه‌های عمیق‌تر روابط ایران ساسانی و گرجستان از جمله سازوکارهای همگرایی ساختاری، پیوستار مذهبی- فرهنگی و فرآیندهای واگرایی سیاسی تا حد زیادی غفلت نموده است. استفن رپ (۱۴۰۲) در پژوهش خود با عنوان: «قفقاز در اواخر عهد باستان بین جهان بیزانس و ایران؟» کوشیده است تا جایگاه گرجستان را در رقابت ساختاری ایران ساسانی و امپراتوری بیزانس تبیین کند و به پرسش تعلق فرهنگی- سیاسی قفقاز به یکی از حوزه رومی یا ایرانی پاسخ دهد. با آنکه تمرکز اصلی کتاب بر اواخر عهد باستان است، رپ در بخش‌هایی به تحولات سده‌های سوم تا پنجم میلادی نیز اشاره می‌کند. با این حال، مباحث فوق به صورت پراکنده و بدون تحلیل پیوسته در باره الگوهای همگرایی و واگرایی روابط خارجی ایران ساسانی با گرجستان مطرح شده‌اند. اسماعیل سنگاری و احمد اسدی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تبیین و تحلیل تأثیر موقعیت جغرافیایی بر روابط خارجی و فعالیت‌های تجاری ساسانی» کوشیده‌اند با تمرکز بر مؤلفه‌های فضایی، نقش جغرافیای طبیعی و سیاسی را در جهت‌دهی به تعاملات برون‌مرزی دولت ساسانی شرح دهند. با وجود ارزش تحلیلی این دیدگاه، رویکرد آنها عمدتاً کلی‌نگر و کلان‌مقیاس است و به بررسی سازوکارهای واقعی مناسبات ایران ساسانی با واحدهای سیاسی مشخص از جمله گرجستان نمی‌پردازد. این اثر گرچه اهمیت بستر جغرافیایی را برجسته می‌سازد، اما فاقد واکاوی روابط دوسویه، پویایی‌های همگرایی و واگرایی و نقش نیروهای داخلی قفقاز در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت ساسانی است. علی‌علی‌بابایی درمنی (۱۳۹۸) در کتاب خود با عنوان

«تبارشناسی فرمانروایی‌های قفقاز در دوران باستان: هخامنشی، اشکانی، ساسانی» به تحلیل ریشه‌های نفوذ ایران در منطقه قفقاز پرداخته و اما به موضوع پژوهش حاضر به صورت پراکنده و گذرا اشاره کرده است. نعمت‌الله علی‌محمدی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «بهرام پنجم (گور) در قفقاز و آسیای مرکزی» تنها به طور محدود به مسئله قفقاز پرداخته است. بخش عمده تحلیل او بر براندازی دودمان آرشاکونی ارمنستان (۴۲۸ م.) متمرکز است و از بررسی بنیان‌های سیاست خارجی بهرام پنجم از جمله رویکرد او نسبت به گرجستان، جایگاه این سرزمین در راهبردهای روابط خارجی و تأثیر راهبردهای سیاسی و دینی یزدگرد یکم بر تصمیمات او غفلت شده است. افزون بر این، جستار مزبور فاقد بازسازی منسجم از پویایی‌های تعامل ایران و گرجستان در این دوره است. نوآوری اصلی این پژوهش بر تمرکز هم‌زمان بر همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی روابط ایران ساسانی و گرجستان است. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً به قفقاز به صورت منطقه‌ای یکپارچه پرداخته شده یا بیشتر پژوهش‌ها بر ارمنستان متمرکز بوده، این نوشتار همه ابعاد سیاسی، مذهبی، اداری و دیپلماتیک تعامل دو سرزمین را یکپارچه بررسی می‌کند.

ریشه‌های همگرایی ساختاری دولت ساسانی در گرجستان

قفقاز در آغاز سده سوم میلادی مجموعه‌ای از پادشاهی‌های خرد، اما راهبردی را در بر می‌گرفت که اغلب توسط شاخه‌هایی از خاندان اشکانی اداره می‌شدند که دودمان آرشاکونی ارمنستان (Gutschmid, 1888: 132-133; Wolski, 1993: 171-175) و شاخه اشکانی حاکم بر گرجستان از آن جمله بودند (Mroveli, 1996: 67-68; Lang, 1983: 520). پژوهشگران این آرایش قدرت را به گونه‌های متفاوت تفسیر کرده‌اند: برخی آن را شکل اولیه جامعه مشترک‌المنافع ایرانی دانسته‌اند (رپ، ۱۴۰۲: ۱۸۸)؛ شبکه‌ای از دولت‌های هم‌خون و هم‌ریشه که تحت رهبری نمادین اشکانیان عمل می‌کردند و برخی دیگر، این الگو را مصداقی از سیاست پان‌اشکانی در قفقاز می‌دانند (Daryaei, 2021: 59-61). فارغ از اختلاف دیدگاه‌ها، وجود سلسله‌های اشکانی در گرجستان و ارمنستان نشان می‌دهد که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران اشکانی در این منطقه، ریشه‌دار و ساختاری بوده است. این پیش‌زمینه تاریخی بستری مهم برای درک تحولات بعدی در دوره ساسانی را فراهم می‌کند، زیرا فروپاشی دولت مرکزی اشکانی تنها محدود به ایران نبود و پیامدهای آن در قفقاز نیز آشکار شد. با قدرت‌گیری اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۰ م.)، بنیانگذار دولت ساسانی، ساختارهای سیاسی ایران و قلمروهای

پیرامونی آن وارد مرحله‌ای تازه شدند. اردشیر پس از تثبیت اقتدار خود در مناطق داخلی، میان‌رودان و شرق ایران (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۴/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۸۸۵/۲-۸۸۳؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۷۹)، توجهش را به قفقاز معطوف کرد. نخستین محور این سیاست، ارمنستان بود؛ چرا که در زمان اردشیر، شاه ارمنی اشکانی تبار به نام خسرو به مقاومت در برابر سیاست‌های متمرکزکننده ساسانی دست زده بود. گزارش‌های ارمنی و پژوهش‌های نوین نشان می‌دهد که اردشیر در نبردهای خود در قفقاز کامیابی چشمگیری به دست نیورد (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۰؛ موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۱۹۷؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۷۹؛ Syvänne and Maksymiuk, 2018: 38-43). به نظر می‌رسد گرجستان در این مرحله از عملیات مستقیم اردشیر مصون ماند و این امر احتمالاً ناشی از راهبرد کلان ساسانیان بود.

ایران برای اعمال نفوذ مؤثر در قفقاز نیاز داشت که ابتدا کنترل کامل ارمنستان را به دست آورد، زیرا ارمنستان جایگاه ژئوپولیتیک برای سازماندهی لشکرکشی‌های بعدی به گرجستان و آلبانیای قفقاز داشت. تحلیل این روند نشان می‌دهد که ساسانیان در نخستین دهه‌های شکل‌گیری، سیاست خارجی خود را در چارچوب اولویت‌بندی امنیتی پیش می‌بردند و از مداخله شتابزده در مناطقی که پایگاه مستحکم برای پشتیبانی نداشتند، پرهیز می‌کردند. در دوره شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۰ م)، سیاست ساسانیان در قفقاز وارد مرحله فعال‌تری شد. شاپور پس از چندین نبرد موفق با امپراتوری روم، نفوذ خود را در قفقاز گسترش داد؛ چنانکه در سنگ‌نوشته کعبه زردشت فهرستی از شهرهای ایالت‌هایی (ایالت‌هایی) را ذکر می‌کند که نام گرجستان نیز در زمره آنها دیده می‌شود (Huyse, 1999: 23). به نظر می‌رسد در این دوره، شاه اشکانی گرجستان نفوذ شاپور را پذیرفته و در ازای تداوم قدرت محلی خود، تابعیت اسمی و مالی نسبت به شاهنشاهی ساسانی داشته است. این الگو یکی از نمونه‌های آغازین شکل‌گیری روابط چندلایه ایران و گرجستان در عصر ساسانی بود؛ روابطی که نه مبتنی بر حذف کامل حاکمیت بومی، بلکه بر پذیرش ساختار دوگانه سلطنت محلی همراه با سیادت دولت ساسانی استوار بود. بلافاصله پس از درگذشت شاپور، شاهان ناتوانی به قدرت رسیدند و این امر موجب شد که کردیر، روحانی عالی‌رتبه زردشتی به یکی از متنفذترین شخصیت‌های سیاسی و مذهبی عصر تبدیل شود (Boyce, 1979: 109-110; Payne, 2015: 24-25). در سنگ‌نوشته‌های کردیر، نام گرجستان در کنار ارمنستان ذکر شده است (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۳)؛ اما دیدگاه این دو منبع؛ سنگ‌نوشته شاپور و سنگ‌نوشته کردیر برداشت‌های متفاوتی را ارائه می‌دهند. شاپور این سرزمین‌ها را بخشی از ایران‌شهر قلمداد می‌کرد (Huyse, 1999: 22-).

23)، در حالی که کردیر آنها را جزو انیرانشهر معرفی می‌کند (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۳). این تفاوت نشان می‌دهد که مفهوم مرزهای سیاسی و فرهنگی در دوره ساسانی هنوز در حال شکل‌گیری بود و تعریف ایران بسته به گفتمان حاکم شاهی یا دینی تغییر می‌کرد. این نکته از منظر مطالعات روابط خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا بیانگر آن است که سیاست دینی در حال گسترش می‌توانست برداشت متفاوتی از درون و برون مرزها خلق کند و مخاطراتی برای یکپارچگی سیاست خارجی ایجاد کند. کردیر همچنین مدعی است که آشکده‌های فراوانی در گرجستان و ارمنستان بنا کرده و روحانیانی را برای تبلیغ آئین زردشتی اعزام کرده است (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۳). با آنکه برخی پژوهشگران رویکرد او را سیاستی ساختاری نمی‌دانند و آن را بیشتر اعمال فشار بر اقلیت‌های مذهبی تعبیر کرده‌اند (Payne, 2015: 25)، اما روشن است که دستگاه روحانیت در عصر شاپور و پس از او کوشید تا حضور فرهنگی ایران را در قفقاز نمایان‌تر کند

این روند از منظر تحلیلی نشان می‌دهد که در کنار ابزارهای سیاسی و اداری، ابزار مذهبی نیز تبدیل به مؤلفه‌ای مهم در روابط ایران و گرجستان شود؛ هر چند شدت و جهت آن بسته به موضع شاه وقت متفاوت بوده است. در دوره بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۴م)، تحولات قفقاز بار دیگر تحت تأثیر رقابت ایران و روم قرار گرفت. پس از شکست بهرام از امپراتور روم، نفوذ رومیان در قفقاز افزایش یافت و آنان توانستند بر گرجستان اعمال فشار کنند. در همین زمان، میریان^۱ ملقب به میریان سوم که منابع در باره تبار خانوادگی او اختلاف دارند،^۲ به عنوان فرمانروای گرجستان منصوب شد (Toumanoff, 1969: 22; Braund, 1994: 245). این انتصاب نه تنها تداوم نقش خاندان‌های ایرانی در قفقاز را نشان می‌دهد، بلکه بیانگر الگویی از مشروعیت‌یابی نیز هست. حاکمان گرجستان در فضایی کاملاً ایرانی‌زده خود را به خسرو نیای فرضی ساسانیان منتسب می‌کردند (رپ، ۱۴۰۲: ۲۰۶). این نوع مشروعیت‌سازی، حتی اگر صرفاً نمادین بوده باشد، نشان از نفوذ عمیق سیاسی و فرهنگی ایران دارد. در این دوره، مقامی با عنوان پتیاخش^۳ در گرجستان وجود داشت که صورت گرجی مقام مرزبان بوده است (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۹۲-۲۹۰؛ Khurshidian, 1998: 23). پتیاخش‌ها نه فقط مسئولیت‌های امنیتی مرزبانان متعارف را برعهده داشتند، بلکه در حکم نایب‌السلطنه نیز عمل

^۱. Mirian

^۲. برخی او را پسر کنیزک شاپور یکم (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۱۹۶-۱۹۴؛ Syvärne and Maksymiuk, 2018: 100-111) و برخی عضو خاندان مهران (Braund, 1994: 245; Rapp, 2014: 90) می‌دانند.

^۳. Pitiash

می‌کردند (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۹۱-۲۹۰، ۳۹: ۲۳، ۳۱-۳۲، ۳۹، ۴۳: Khurshidian, 1998). تداوم این مقام از دوره اشکانی به دوره ساسانی نشان می‌دهد که ساختارهای اداری قفقاز دچار گسست بنیادین نشدند، بلکه بیشتر بازنگری شدند؛ الگویی مهم که مبنای همگرایی اداری میان ایران و گرجستان را شکل می‌دهد. از دوره اشکانی، گرجستان نقش اساسی در دفاع از مرزهای شمال غربی ایران داشته و حفاظت از گذرگاه‌های داریال و لازیکا از وظایف محوری آنان بوده است (Tacitus, 2008: 203-204; Braund, 1994: 233). این نقش امنیتی موجب شد ساسانیان همواره به گرجستان به عنوان نخستین خط دفاعی علیه مهاجمان شمالی بنگرند. این واقعیت، توضیح‌دهنده چرایی سرمایه‌گذاری دولت ساسانی بر تداوم نفوذ سیاسی و فرهنگی در این سرزمین است. تحلیل این روند نشان می‌دهد که وابستگی امنیتی متقابل، حتی بدون اجبار مستقیم می‌تواند نوعی همگرایی پایدار ایجاد کند. رقابت ژئوپولیتیک ایران و روم فضایی را پدید آورد که در آن شاهان گرجستان برای حفظ قدرت خود ناگزیر بودند به یکی از دو قدرت بزرگ تکیه کنند. انتخاب آنان در سده اول حکمرانی ساسانیان، اغلب موارد ایران بود؛ نه فقط به دلیل فشار سیاسی، بلکه به واسطه سابقه پیوستگی فرهنگی، حضور دیرینه ایران در قفقاز و احتمالاً تأثیرات تداوم دین زردشتی در میان نخبگان (Rapp, 2014: 158-159). اگر چه سند قطعی مبنی بر زردشتی بودن عموم مردم گرجستان در دست نیست، اما وجود آتشکده‌ها، پیوندهای تبارشناختی خاندان میریان سوم و جایگاه سیاسی ایران، همگی بر نوعی احساس تعلق سیاسی گرجیان نسبت به ایران دلالت می‌کند. این روند همگرایی اما با حادثه‌ای مهم دستخوش تغییر شد؛ شکست نرسه (۳۰۲-۲۹۳ م.) از دیوکلسین^۱ و تحمیل پیمان‌نامه نصیبین (۲۹۸ م.). طبق مفاد این پیمان، افزون بر بخشی از میان‌رودان، گرجستان نیز به رومی‌ها واگذار شد (Digans and Winter, 2007: 129; Maksymiuk, 2015: 99). سرزمینی که همانطور که نرسه در سنگ‌نوشته پایکلی یاد کرده است، در شورش علیه بهرام سوم او را یاری کرده بود (Humbach and Skjærvø, 1983: 3.1/71). اگر چه سلطنت طولانی میریان در گرجستان تداوم یافت و ساختارهای وابستگی به ایران تا حد زیادی محفوظ ماند، اما این گسست سیاسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری واگرایی‌های بعدی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی شد.

^۱. Diocletian.

عوامل واگرایی سیاسی گرجستان در دوره ساسانی

روند واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی را باید در بستر سلسله‌ای از تحولات مذهبی، ژئوپولیتیک و ساختار قدرت در قفقاز بررسی کرد؛ تحولاتی که از سده‌های نخستین میلادی آغاز شده و تا نیمه سده ششم میلادی شدت گرفت. نخستین گام در این مسیر، پیامدهای واگذاری گرجستان به امپراتوری روم در روزگار نرسه بود. این اقدام که در منابع ایرانی کمتر مورد توجه قرار گرفته، نقطه عزیمتی برای تغییر جهت‌گیری سیاسی و فرهنگی گرجستان به سوی روم بود. از این دوره به بعد، تعامل گرجستان با جهان ایرانی نه بر پایه وابستگی دیرینه، بلکه در قالب رقابت ساختاری میان دو قدرت شکل گرفت. دو عامل اصلی در این فرآیند به تدریج اهمیت یافت: نفوذ سیاسی- فرهنگی روم به گسترش امپراتوری روم در قفقاز و ظهور و تثبیت مسیحیت به عنوان هویت فرهنگی- دینی جدید. پذیرش مسیحیت در ارمنستان توسط تیرداد سوم (۳۰۱م.) نخستین تحول مؤثر بود (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۹۳؛ Russell, 1987: 15; Daryae, 2009: 125). مسیحی شدن دولت همسایه که نقش پل ارتباطی میان ایران و گرجستان داشت، سبب شد تا گرجستان در معرض مستقیم تبلیغ و نفوذ این دین قرار گیرد. هم‌زمان با کنستانتین یکم و پیروزی او در جنگ‌های داخلی روم، مسیحیت در روم از یک دین اقلیتی به اصل هویتی دولت بدل شد (Christensen, 1944: 267; Dignas and Winter, 2007: 14). انتخاب مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری، گرجستان که موقعیتی حساس میان دو قدرت داشت را در معرض دگرگونی هویتی قرار داد. در چنین شرایطی بود که میریان سوم در سال ۳۳۷م. مسیحیت را دین رسمی گرجستان اعلام کرد (خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۸؛ Mroveli, 1996: 84-85). این رویداد نقطه اوج فرآیند واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی بود؛ زیرا از این پس نه تنها جهت‌گیری مذهبی، بلکه دوگانگی هویتی و سیاسی در گرجستان تثبیت شد.

اعلان رسمی مسیحیت به عنوان دین دولتی گرجستان، برای دولت ساسانی پیامدهای عمیقی داشت. از دیدگاه ساسانیان که مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی خود را بر محور دین زردشتی استوار کرده بودند، گسترش مسیحیت در مناطق مرزی نه تنها تهدیدی فرهنگی، بلکه تهدیدی امنیتی محسوب می‌شد. طبیعی بود که شاهنشاهی ساسانی نسبت به پیوندهای عمیق گرجستان مسیحی با روم مسیحی احساس خطر کند. این نگرانی در دوره شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹م.) به اوج رسید؛ دوره‌ای که هم‌زمان با احیای قدرت نظامی ایران در میان‌رودان و قفقاز بود. شاپور دوم تحت تأثیر روحانیان زردشتی، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری نسبت به

مسیحیان اتخاذ کرد (Payne, 2015: 39). این شرایط نه تنها در گرجستان، بلکه در سراسر قلمرو دولت ساسانی برقرار بود. با وجود گزارش‌هایی در برخی منابع بعدی در باره کشتار گسترده (Christensen, 1944: 268)، روایت‌های سریانی هم‌زمان چنین ادعاهایی را تأیید نمی‌کنند (Ephrem the Syrian Hymn, 1989: 262-263; Chronicle of Arbela, 1985: 4). آنچه مسلم است، اینکه سیاست مذهبی شاپور دوم در راستای مهار نفوذ روم در قالب دین مسیحیت تعریف شده بود. هم‌زمان با استقرار سیاست مذهبی سخت‌گیرانه، صحنه سیاسی گرجستان نیز دچار دگرگونی شد. در طول جنگ‌های ایران و روم، دو جناح در گرجستان شکل گرفت: جناح ایران‌گرا به رهبری وراز باکور یکم^۱ و جناح روم‌گرا که مورد حمایت مستقیم امپراتوری روم بود (Ammianus Marcellinus, 1894: 461-463). این دوگانگی سیاسی گرجستان را به میدان رقابت تبدیل کرد و سرانجام زمینه تقسیم عملی این سرزمین به دو ناحیه نفوذ را فراهم آورد (Ammianus Marcellinus, 1894: 463). تقسیم گرجستان میان دو قدرت، نه تنها انسجام سیاسی آن را تضعیف کرد، بلکه به صورت ساختاری عاملی مهم در تعمیق واگرایی سیاسی آن از ایران ساسانی بود. پس از شاپور دوم دوره‌ای از ضعف و بی‌ثباتی در ساختار قدرت ساسانیان پدید آمد. بر اساس گزارش مورخان دوره اسلامی، سه پادشاه پی‌درپی؛ اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م.)، شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م.) و بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸ م.) با مرگ‌هایی مشکوک مواجه شدند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۰۷/۲-۶۰۶؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۲۱/۲-۹۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۴۶۲/۲-۴۶۱). پژوهشگران معاصر با تحلیل زمینه‌های سیاسی عصر ساسانی احتمال می‌دهند که این مرگ‌ها معلول باور به مدارای مذهبی بیش از حد، اختلافات درباری و یا درگیری میان جناح‌های زردشتی و حامیان سیاست‌های معتدل‌تر نسبت به مسیحیت بوده باشد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۰، ۴۱۸-۴۱۷) و این بی‌ثباتی سیاسی، توانایی مرکز ساسانی را برای اعمال نفوذ مؤثر در گرجستان کاهش داد. به قدرت رسیدن یزدگرد یکم (۴۲۰-۳۹۹ م.) مرحله جدیدی در روابط ایران و گرجستان رقم زد. وی در منابع اسلامی به عنوان پادشاهی گناهکار (طبری، ۱۳۶۲: ۶۰۸/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۲۰/۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۳) و در منابع رومی به عنوان پادشاهی نیک‌نفس و دوستدار مسیحیان تصویر شده است (Procopius, 1914: 11; Agathias, 1975: 129-130)؛ دوگانگی‌ای که به‌خوبی بیانگر وضعیت پیچیده سیاست مذهبی او است. یزدگرد یکم سیاستی آشتی‌جویانه در پیش گرفت و کوشید از طریق جذب نخبگان مذهبی مسیحی و اصلاح روابط با کلیسا، از ظرفیت‌های

^۱. Varaz-Bakur I.

سیاسی آنان بهره گیرد. از جمله اقدامات او تشکیل شورای سلوکیه- تیسفون در ۴۱۰ م. بود که با حضور رهبران مسیحی ایران، ارمنستان و گرجستان برگزار شد (Zouberi, 2017: 127; Chikovani, 2023: 333-335). هدف اصلی این شورا ایجاد کلیسایی با ساختار واحد و تابع دولت ساسانی بود. این اقدام نشان از تلاش یزدگرد یکم برای تبدیل کلیسا به نهادی هم‌سو با ساختار سیاسی ایران داشت (Zouberi, 2017: 127-128; Chikovani, 2023: 335-336)، اما سیاست مذهبی او دیری نپائید. حادثه توهین یک مسیحی تازه‌کیش به آتش مقدس زمینه‌ساز بحران مذهبی شد (Christensen, 1944: 273) و حمایت طبقه موبدان از شاهنشاه را تضعیف کرد. پیامد این بحران، بازگشت تدریجی رویکرد سخت‌گیرانه در دوره‌های بعدی بود و به‌ویژه در زمان یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) به اوج رسید. یزدگرد دوم با همراهی وزیر پرنفوذ خود، مهر نرسه فرمانی صادر کرد که مسیحیان قفقاز را ملزم به بازگشت از آئین مسیحیت می‌کرد (Hewsen, 1987: 32)؛ این فرمان در واقع واکنشی آشکار به پیوند رو به گسترش کلیساهای قفقاز با روم بود و نشان می‌داد که مسئله مذهبی برای دولت ساسانی نه صرفاً یک موضوع اعتقادی، بلکه مسئله‌ای امنیتی است. فرمان یزدگرد دوم واکنش شدید ارمنستان و گرجستان را برانگیخت و ائتلافی از نیروهای مسیحی قفقاز شکل گرفت و نتیجه این تنش، نبرد آوارایر^۱ بود؛ نبردی که در آن ارمنیان و گرجیان به صورت مشترک در برابر ارتش ساسانی ایستادند. در این نبرد، فرماندهی سپاه ایران برعهده واساک سیونی^۲ بود و در برابر او وارتان مامیکونیان^۳ قرار داشت؛ همچنین شماری از بزرگان ارمنی زردشتی وفادار به ایران نیز در صف سپاهیان ساسانیان حضور داشتند. اگر چه نیروهای ساسانی در این کارزار پیروز شدند (Elishē, 1982: 521; Lang, 1983: 77-80)، اما پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن به سود دولت ساسانی نبود، زیرا از این پس شکاف مذهبی میان ایران و قفقاز به شکاف هویتی و سیاسی تبدیل شد. نبرد آوارایر نقطه‌ای تعیین‌کننده بود که نشان داد اصرار بر یکسان‌سازی مذهبی در مناطق مرزی نه تنها انسجام سیاسی ایجاد نمی‌کند، بلکه به واگرایی ساختاری می‌انجامد. در این میان، دوره بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰ م.) نیز بخشی از این روند را تکمیل کرد. در زمان او، براندازی دودمان آرشاکونی ارمنستان صورت گرفت (علی‌محمدی، ۱۳۹۴: ۳۰؛ Daryaei, 2009: 22) و پیمان صلح میان ایران و روم امضاء شد؛ پیمانی که آزادی مذهبی زردشتیان و مسیحیان را در قلمرو هر دو دولت تصدیق می‌کرد (علی‌محمدی، ۱۳۹۴: ۲۲؛ Dignas and Winter, 2007: 36-37). همچنین

1. Avarair.

2. Vasak of Syunik.

3. Vardan Mamikonian.

در این دوره، کلیسای ملی شرق معروف به کلیسای نستوری که در چارچوب ساختارهای ساسانی فعالیت می‌کرد، تثبیت شد (Zouber, 2017: 127; Chikovani, 2023: 336-337)^۱؛ پدیده‌ای که نتیجه مستقیم شورای مار اسحاق بود. با این حال، کلیساهای قفقاز همچنان پیوندهایی نزدیک با روم حفظ کردند و این موضوع سیاست مذهبی پادشاه ساسانی در منطقه را دشوار کرد. این پیوندها زمینه‌ساز تشدید تنش‌های مذهبی و در نتیجه زمینه‌ساز سیاست سخت‌گیرانه یزدگرد دوم شدند. در جمع‌بندی تحلیلی می‌توان گفت که عوامل اصلی واگرایی سیاسی گرجستان از ایران ساسانی را باید در سه حوزه بررسی کرد: ۱. پذیرش مسیحیت به عنوان دین رسمی گرجستان که هویتی متفاوت و ناهم‌سو با هویت دینی-سیاسی ساسانیان پدید آورد، ۲. شکل‌گیری دو جناح ایران‌گرا و روم‌گرا در ساختار قدرت گرجستان که این سرزمین را به میدان رقابت سیاسی تبدیل کرد، ۳. سیاست‌های مذهبی سخت‌گیرانه ایران در قفقاز به‌ویژه فرمان یزدگرد دوم و پیامدهای آن در نبرد آوارایر که شکاف مذهبی را به شکاف سیاسی و هویتی بدل کرد. این عوامل در کنار هم نه تنها مانع تثبیت سیطره سیاسی ایران در گرجستان شدند، بلکه سبب شدند روابط ایران و گرجستان در دوره ساسانی از همکاری دیرینه به رقابتی پیچیده و عمدتاً تنش‌آلود تبدیل شود.

پیامدهای تلاقی همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در گرجستان دوره ساسانی

گسترش نفوذ دولت ساسانی در گرجستان از سده سوم میلادی به بعد بر بنیاد دو روند هم‌زمان و در ظاهر متعارض شکل گرفت؛ از یک‌سو، همگرایی ساختاری که هدف آن ادغام اداری، نظامی و فرهنگی گرجستان در چارچوب ایران‌شهر بود و از سوی دیگر، واگرایی سیاسی که در نتیجه رقابت ژئوپولیتیکی ایران و روم شرقی و همچنین دگرگونی‌های عمیق دینی در قفقاز به طور پیوسته بازتولید می‌شد. مطالعه پیوند این دو روند نشان می‌دهد که گرجستان تنها صحنه رویارویی دو قدرت بزرگ نبود، بلکه به عرصه‌ای برای آزمودن ظرفیت درونی دولت ساسانی در مدیریت مناطق مرزی نیز تبدیل شد؛ عرصه‌ای که هم‌زمان زمینه تقویت اقتدار پادشاهی و آشکار شدن محدودیت‌های ساختاری آن را فراهم آورد.

^۱ جامعه نستوری به عنوان شاخه‌ای از مسیحیت شرقی در تاریخ ایران نقش قابل توجهی ایفاء کرد. پژوهش‌های نوین نشان می‌دهند که نخستین جوامع مهاجرنشین در چین در سده هفتم میلادی عمدتاً متشکل از اعضای این جامعه دینی بوده‌اند (برای نمونه نک: برومند، ۱۳۹۵: ۹۶-۸۱). حضور نستوری‌ها در این مناطق نه تنها بیانگر تحرک مذهبی و فرهنگی ایرانیان خارج از مرزها بود، بلکه نقش آنها در انتقال اندیشه‌ها، زبان و شبکه‌های تجاری ایران به آسیای شرقی را نیز آشکار می‌سازد.

یکی از نقاط عطف این فرآیند، نبرد آوارایر در سال ۴۵۱ م. بود؛ رخدادی که در آن ائتلاف نیروهای مسیحی ارمنستان، گرجستان و آلبانیای قفقاز در برابر سپاه یزدگرد دوم صف‌آرایی کرد. شکست نیروهای ائتلاف موجب نشد که تنش‌های دینی و سیاسی فرونشینند، بلکه بالعکس، شاه ساسانی برای اعمال کنترل مؤثرتر بر گرجستان سیاستی جدید در پیش گرفت و مرزبانی بر این ناحیه گمارد (Iamanidze, 2019: 93). مرزبان در ساختار دولت ساسانی صرفاً مقام اداری نبود، بلکه مسئولیت امنیتی و نظامی داشت (Khurshudian, 1998: 19-52; Syvänne and Maksymiuk, 2018: 55-56). از این رو، انتصاب مرزبانی در گرجستان نشانه‌ای از تشدید اختلافات سیاسی و افزایش نیاز دولت ساسانی به نظارت مستقیم‌تر بر منطقه بود. این اقدام به نوعی ادامه روند همگرایی ساختاری به شمار می‌رفت، اما هم‌زمان بازتابی از شدت گرفتن واگرایی سیاسی نیز محسوب می‌شد، زیرا رشد مقاومت‌های محلی دولت را ناگزیر می‌ساخت که شکل سخت‌گیرانه‌تری از اداره را پیگیری کند. به دنبال این تحولات، سیاست‌های دینی دولت ساسانی نیز فعال‌تر شد. اعزام موبدان و گسترش فعالیت‌های تبلیغی برای تقویت آئین زردشتی در گرجستان (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۲۰۳) نشان‌دهنده تلاش دولت برای بازسازی پیوندهای ایدئولوژیک با منطقه بود. این درحالی بود که رسمیت یافتن دین مسیحیت در روم، ارمنستان و پذیرش آن توسط میریان سوم در گرجستان (۳۳۷ م.) هویت مذهبی جدیدی رقم زده بود که تعارضی بنیادین با هویت دینی دولت ساسانی داشت. از همین منظر، مسئله دین به مهم‌ترین عامل تولید واگرایی سیاسی تبدیل شد، زیرا هویت مسیحی جدید گرجستان آن را به طور طبیعی در مسیر نزدیکی به روم شرقی قرار می‌داد؛ حتی اگر در سطح ساختاری همچنان در چارچوب ایران‌شهر گنجانده شده باشد.

در کنار این تحول دینی، موقعیت ژئوپولیتیک گرجستان نقشی مهم در برهم‌کنش این روند داشت. همانگونه که سنگاری و اسدی نیز تأکید کرده‌اند، جغرافیا یکی از عناصر شکل‌دهنده سیاست خارجی دولت ساسانی بود (سنگاری و اسدی، ۱۴۰۱: ۲۶-۳). گرجستان به دلیل قرار گرفتن در مسیر گذرگاه‌های دفاعی شمال‌غربی ایران به‌ویژه و همچنین نقش آن در حفاظت از مسیرهای منتهی به داربال، اهمیت امنیتی بالایی داشت (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۳۳؛ Braund, 1994: 233). افزون بر این، وجود مسیر دیرینه تجاری و بازرگانی لازیکا-کاسپی که از سواحل دریای سیاه تا دریای کاسپی امتداد می‌یافت (Rapp, 2014: 182-183)، بُعد اقتصادی مهم به این منطقه می‌داد. بدین ترتیب، گرجستان هم‌زمان در سه سطح امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در تعامل ساختاری با دولت ساسانی قرار داشت. اما در سطح سیاسی،

رقابت شدید روم و ایران و دگرگونی دینی مانع از تثبیت کامل این همگرایی می‌شد. نشانه‌های این گسست ساختاری-سیاسی در سده پنجم و ششم میلادی آشکارتر شد. در این دوره، دولت ساسانی با وجود تلاش برای استقرار نظم اداری و نهادهای ایرانی با مقاومت نخبگان مسیحی و نیروهای وابسته به روم مواجه بود. گرجستان در این زمان به دو جناح ایران‌گرا و روم‌گرا تقسیم شد و این شکاف داخلی بنیانی‌ترین جلوه واگرایی سیاسی بود؛ شکافی که نه تنها مانع مشروعیت‌یابی ساختارهای اداری ایران در منطقه می‌شد، بلکه گرجستان را به کانون بحران دائمی تبدیل می‌کرد. از منظر تاریخی، این دوگانگی وفاداری سبب شد که دولت ساسانی نه بتواند گرجستان را کاملاً در قالب ایران‌شهر ادغام کند و نه قادر باشد از نفوذ فرهنگی دیرینه خود در این منطقه صرف نظر نماید. اوج این روند در دوره پادشاهی وختانگ یکم^۱ (۵۳۱-۴۴۷م.) دیده می‌شود؛ پادشاهی که روایات گرجی او را چهره‌ای اسطوره‌ای تصویر کرده‌اند. از جمله اینکه مادر وی شاهدختی ایرانی و خود وختانگ نیز به دودمان خسروی منسوب بوده است،^۲ اما نقش تاریخی او عمدتاً در واکنش به اقتدار دولت ساسانی معنا پیدا می‌کند. وختانگ یکم که تحت فشارهای داخلی و خارجی قرار داشت، چندین بار علیه حاکمیت ساسانی شورش کرد. شورش‌های او در دوره پیروز یکم (۴۸۴-۴۵۹م.) و قباد یکم (۴۹۶-۴۸۸، ۵۳۱-۴۹۸م.) روند واگرایی سیاسی را تشدید کرد (علی‌بابایی درمنی، ۱۳۹۸: Lang, 1983: 521; Greatrex and Lieu and 2002: 58-59, 82; Dignas and Winter, ۲۰۰۹: 38) و در عین حال نشان داد که سیاست همگرایی ساختاری دولت ساسانی در قفقاز تا چه اندازه شکننده بوده است. هر چند شورش‌های وختانگ یکم به نتیجه مطلوب او نرسید و در پی جراحی ناشی از نبردها در لازیکا درگذشت (Lang, 1983: 521)، اما این اعتراضات سیاسی-نظامی اهمیت ویژه‌ای در تحلیل راهبردهای دولت ساسانی دارد، زیرا نشان می‌دهد که ساختارهای اداری و نظامی ایران هر چند در حفظ نظم منطقه مؤثر بودند، اما در سطح سیاسی توانایی خنثی‌سازی نیروهای گریز از مرکز را نداشتند. می‌توان گفت که گرجستان در دوره ساسانی نه به‌طور کامل جذب ایران‌شهر شد و نه توانست از سایه نفوذ ایران خارج شود. این وضعیت دوگانه محصول تعامل ناموزون همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی بود؛ تعاملی که در هر مرحله از تاریخ قفقاز بازتابی از کشاکش قدرت‌های منطقه‌ای، دگرگونی‌های مذهبی و محدودیت‌های ساختار اداری دولت ساسانی به‌شمار می‌رفت. به بیان دیگر، پیوند این دو روند بیش از آنکه به هم‌افزایی

^۱. Vakhtang I.

^۲. برای آگاهی بیشتر نک: Juanšer Juanšeriani, 1996: 153-250.

برسد، غالباً تنش‌های جدیدی می‌آفرید، زیرا هر گام ایران ساسانی برای تقویت همگرایی ساختاری، واکنشی سیاسی در جهت واگرایی برمی‌انگیخت. بررسی برهم کنش همگرایی ساختاری و واگرایی سیاسی در گرجستان عصر ساسانی نشان می‌دهد که این منطقه در عین قرار گرفتن در مدار اداری و فرهنگی ایران‌شهر به واسطه دگرگونی‌های مذهبی و رقابت ژئوپولیتیک ایران و روم همواره دچار ناپایداری سیاسی بود. دولت ساسانی در گرجستان توانست دستگاه اداری، شبکه مرزبانی و پیوندهای فرهنگی گسترده‌ای برقرار کند، اما این دستاوردها به دلیل ظهور هویت مسیحی و مداخله قدرت‌های رقیب هرگز به ادغام کامل منجر نشد. بنا بر این، گرجستان نمونه‌ای گویا از محدودیت‌های ساختاری دولت ساسانی در مدیریت مناطق مرزی و چندهویتی است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که گرجستان در ساختار ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک دولت ساسانی نه یک حاشیه جغرافیایی، بلکه فضای میانی بود؛ فضایی که در آن رقابت‌های کلان، سیاست‌های اداری، تحولات دینی و ساخت‌های هویتی به گونه‌ای فشرده و درهم‌تنیده بروز می‌یافت. این جستار روشن کرد که گرجستان در دوره ساسانی واجد الگویی تحلیلی ویژه‌ای است؛ الگویی که نه با مدل‌های کلاسیک یعنی حاکمیت مستقیم قابل تبیین است و نه با الگوهای استقلال پیرامونی. آنچه در این منطقه رخ داد، نوعی مدیریت انعطاف‌مند مرزی بود که بر پایه ترکیبی از کنترل نظامی، تعامل اداری، وابستگی اقتصادی و مداخله هویتی عمل می‌کرد. بررسی منابع و پژوهش‌های نوین نشان داد که دولت ساسانی برای حفظ گرجستان، بیش از هر چیز به کارکرد امنیتی این سرزمین توجه داشت؛ اما این کارکرد تنها در چارچوب نظامی قابل درک نیست. گرجستان محل اتصال جهان ایرانی، رومی و نظام قفقازی بود و همین چندساحتی بودن، دولت ساسانی را واداشت تا در سیاست‌ورزی خود از الگوهای چندگانه استفاده کند؛ در یک مرحله با تثبیت مرزبان و اقتدار اداری و در مرحله‌ای دیگر با تکیه بر مشروعیت دینی و گاه با پذیرش نوعی خودمختاری محدود برای نخبگان محلی. با این حال، نوشتار حاضر نشان داد که نقطه‌ضعف این سیاست در ناهماهنگی زمانی ابزارها بود؛ یعنی هنگامی که ساختار اداری در جهت ادغام حرکت می‌کرد، تحولات دینی یا فشارهای سیاسی روم نوعی گسست هویتی ایجاد می‌کرد که ظرفیت ادغام را فرسوده می‌ساخت. همین شکاف در بلندمدت باعث شد که گرجستان به عرصه رقابت فعال باقی بماند و از تبدیل شدن به یک ایالت کامل ایرانی بازماند. فرجام سخن اینکه موفقیت دولت ساسانی در گرجستان نه مطلقاً شکست خورده و نه کاملاً پیروز بوده است،

بلکه باید آن را نمونه‌ای از ثبات متزلزل دانست؛ ثباتی که پیوسته نیازمند بازتولید بود و با هر تغییر ژئوپولیتیک یا دینی در معرض آسیب قرار می‌گرفت. فهم این الگو برای تحلیل سیاست مرزی و روابط خارجی دولت ساسانی و نیز تاریخ اداری قفقاز اهمیت بنیادین دارد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آگانانگوس، ۱۳۸۰، *تاریخ ارمنیان*. ترجمه: گارون سارکسیان. تهران: نائیری.
- ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۷۰، *تاریخ الکامل*، جلد ۲، ترجمه: سید محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- اکبرزاده، داریوش، ۱۳۸۵، *سنگ‌نیشته‌های کرتیر موبد موبدان (شامل متن پهلوی، حرف‌نویسی، برگردان فارسی و یادداشت)*، تهران: پازینه.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، ۱۳۵۳، *تاریخ بلعمی*، جلد ۲، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: چاپخانه تابش.
- برومند، صفورا، «جامعه نستوری: نخستین مهاجرنشین ایرانی در چین (سده هفتم میلادی)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۵، سال هفدهم و هجدهم، شماره ۶۹ و ۶۸، صص. ۸۱-۹۶.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، ۱۳۶۸، *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه: محمد فضائی، تهران: نقره.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۴۵، *تاریخ ماد*، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رپ، استفن، ۱۴۰۲، «قفقاز در اواخر عهد باستان: بین جهان بیزانس و ایران؟»، ویراستاران: تورج دریایی و متنو کومپارتی، *ایران ساسانی و پیوندش با تمدن‌های همسایه*، ترجمه: مهناز بابایی، تهران: مروارید.
- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۸۹، *تاریخ ساسانیان ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سنگاری، اسماعیل و احمد اسدی، «تبیین و تحلیل تأثیر موقعیت جغرافیایی بر روابط خارجی و فعالیت‌های تجاری ساسانی»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۴۰۱، سال بیست و چهارم، شماره ۹۳، صص. ۳-۲۶.
- طبری، محمد ابن جریر، ۱۳۶۲، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، جلد دوم، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- علی‌بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۸، *تبارشناسی فرمانروایی‌های قفقاز در دوران باستان: هخامنشی، اشکانی، ساسانی*، تهران: هزار کرمان.
- علی‌محمدی، نعمت‌الله، «بهرام پنجم (گور) در قفقاز و آسیای مرکزی»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۴، سال هفدهم، شماره ۶۵، صص. ۹-۳۶.
- موسی خورنی، ۱۳۸۰، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه، مقدمه، حواشی و پیوست‌ها: ادیک باغداساریان (ا). گرمانیک، تهران: مؤلف.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، ۱۳۵۰، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه: عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لاتین:

- Aghathias, 1976, *The Histories*, Translated by Joseph. D Frendo, Berlin: Walter De Gruyter.
- Ammianus, Marcellinus, 1894, *The Roman History*, Translated by C.D. Yonge, London: George Bell & Sons.
- Boyce, Mary, 1979, *Zoroastrianism: Their Religious Beliefs Practices*, London, Boston and Henley: Routledge & Kegan Paul.
- Braund, David, 1994, *Georgia in Antiquity, A History of Colchis and Transcaucasian Iberia 550 BC- 562 AD*, Oxford: Clarendon Press Oxford.
- Chikovani, Davit, "The Religious Policies of the Sassanids (226-420 A. D.)", *The Near East and Georgia*, 2023, No. 15, pp 314-341.
- Christensen, Arthur, 1944, *L'Iran Sous Les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard.
- The Chronicle of Arbela*, 1985, Translated to English by Timothy Kroll, Louvain.
- Daryae, Touraj, 2009, *Sasanian Persia, the Rise and Fall of an Empire*, London and New York: I.B. Tauris.
- Daryae, Touraj, "Iran and Armenia: The Birth Two Nation in Antiquity", *Electrum* 28, 2021, pp. 59-67.
- De Jong, Albert, 2015, "Armenian and Georgian Zoroastrianism", In: Michael Stausberg and Yuhan Sohrab-Dinshaw (eds), *The Wiley Blackwell Companion to Zoroastrianism*, John Wiley & Sons, pp 119-128.
- Dignas, Beate, Winter, Englebert, 2007, *Rome and Persian in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge: Cambridge University.
- Elishē, 1982, *The History of Vardan and the Armenian War*, Translated and Commentary by Robert W. Thomson, Cambridge and Massachusetts: Harvard University Press.
- Ephrem The Syrian Hymn*, 1989, Introduced and Translated by Kathleen E. Mcvey, New York: Mahwah: Paulist Press.
- Greatrex, Geoffery, Lieu, Samuel N.C., 2002, *The Roman Eastern Frontier and the Persian War. Part II: AD 363-630*, London & New York: Routledge.
- Gutschmid, A. V. 1888, *Geschichte Irans und seiner nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum untergang der Arsaciden*, Tübingen: Verlag Der H. Laupp'schen Buchhandlung.
- Herodotus, 1960, *Histories*, Translated by A. D. Godley, Vol. 2, London and Cambridge: Mass, Harvard University Press.
- Hewsen, Robert, 1987, "Avarayr", In: *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 1, p. 32.
- Humbach, H, Skjærø, P.O, 1978-1983, *The Sasanian Inscription of Paikuli*, Wiesbaden; part 1: Supplement to Herzfelds Paikuli, by H. Humbach, 1978; part 2: Synoptic Tables, 1980; part 3.1: Restored Text and Translation: part 3.2: Commentary, by P.O Skjærø, 1983.
- Huyse, Philip, 1999, *Die Dresiprächige Inschrift Šābuhrs I, an der Kaba-i zardust (ŠKZ)*, Corpus Inscriptionnm Iranicarum, Pt III, 2 vols, London.
- Iamanidze, N., 2019, "Georgian Reception of Sasanian Art", In: N. Asutay-Effenberger and F. Dim (eds), *Sasanian Elements in Byzantine, Caucasian and Islamic Art and Culture*, Mainz: Verlag des Römisch-Germanischen Zentralmuseums, pp. 93-106.

- Juanšer Juanšeriani, 1996, "History of King Vakhtang Gorgasali", In: Translated with Introduction and Commentary by Robert W. Thomson (ed), *Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation*, Oxford: Clarendon Press, pp 153-250.
- Knauss, Florian, 2006, "Ancient Persia and Caucasus", *Iranica Antiqua*, Vol. XLI, pp. 79-118.
- Khurshidian, E., 1998. *Die Parthischen und Sasanidischen Verwaltungsinstitutionen*. Jerewan: Tigran Mets Publishing House.
- Lang, David M., 1983, "Iran, Armenia and Georgia", In: Ehsan Yarsharter (ed), *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3.1, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 505-536.
- Leontli Mroveli, 1996, "Conversion of Kartli by Nino", In: Translated with Introduction and Commentary by Robert W. Thomson (ed), *Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation*, Oxford: Clarendon Press, pp. 84-152.
- Maksymiuk, Katarzyna, 2015, *Geography Of Roman-Iranian Wars Military operations of Rome and Sasanian Iran*, Siedlce.
- Payne, Richard, 2015, *A State of Mixture: Christians, Zoroastrians, and Iranian Political Culture in Late Antiquity*, Berkeley: University of California Press.
- Procopius, 1914, *The History of the Wars, Vol. 1-2*, Translated by H. W. Dewing, London: Loeb.
- Rapp Jr, Stephen H, 2014, *The Sasanian World Through Georgian Eyes Caucasasia and the Iranian Commonwealth in Late Antique Georgian Literature*, London & New York: Routledge.
- Russell, James, 1987, *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard University Press.
- Syvänne, Ikka, Maksymiuk, Katarzyna 2018, *The Military History of the Third Century Iran*. Siedlce: Siedlce University Press.
- Schmitt, Rüdiger, 1991, *The Bistun Inscriptions of Darius the Great Old Persian Text*, London: School of Oriental and African Studies.
- Tacitus 2008, *The Annals (The Reigns of Tiberius, Cladius, and Nero)*. Translated by J. C. Yardley. Oxford: Oxford University Press.
- Toumanoff, Cyril, "Chronology of the early kings of Iberia". *Traditio*, 1969, Vol. 25. Pp. 1-33.
- Wolski, Józef, 1993, *L'Empire Des Arsacides*, Acta Iranica 32, Lovanii : Aedibus Peetres.
- Zouberi, Joan, "The role of religion in the foreign affairs of Sasanian Iran and the Later Roman Empire (330-630 A. D.)", *Historia i Świat*, nr 6, 2017, pp. 121-132.